روزنامه شرق

گزارش / علم

چاپ سه‌بعدی در گذر زمان — صفحه ۸

آشیانه ایرانی فرودگرهای «ناسا» در ماه — صفحه ۸

بی‌مهری در «مسکن مهر» — صفحه ۱۰

احمدی‌نژاد در نوروز ۸۷ جلو خانه ۴۰ساله‌اش که حالا تبدیل به آپارتمان شده است /عکس: President.ir

خانه احمدی‌نژاد در «نارمک» کوبیده شد

انتخابات در «میدان ۷۲»

سعید ارکان‌زاده یزدی

خبری از آن خانه جنوبی یک طبقه با آجرهای قرمز رنگ نیست؛ احمدی‌نژاد خانه‌اش را خراب کرده و یک چهارطبقه روی آن ساخته است با نمای سنگ کرم‌رنگ؛ هر طبقه یک واحد. خانه در مراحل آخر نازک‌کاری است. پیرمردِ نقاش که غلتک رنگ روی در آهنی می‌کشد، در جواب اینکه آیا همین‌جا خانه احمدی‌نژاد است، می‌گوید: «برای چه آمده‌ای؟» وقتی می‌شنود که یکی می‌خواهد نامه دهد به رییس‌جمهور، می‌گوید: «از آن سرباز سر کوچه بپرس» و دوباره مشغول کار می‌شود. سر کوچه، یک سرباز کنار کانکس سفید و سبز حفاظت نشسته است؛ می‌گوید: «برای نامه باید بروی پاستور.» کنجکاوی برای یافتن خانه احمدی‌نژاد را که می‌بیند، کمی مکث می‌کند و می‌گوید: «آن خانه آخری را می‌بینی؟ کناری اش.»

آخرین قواره خانه‌های جنوبی یکی از کوچه‌های بن‌بست میدان ۷۲ نارمک، محل زندگی محمود احمدی‌نژاد، عضو هیات علمی دانشکده عمران دانشگاه علم و صنعت است؛ از این میدان پیاده ۲۰ دقیقه‌ای می‌توان به آن دانشگاه رسید. حالا، از تهِ همان بن‌بست میدان ۷۲ تا جلو، شش ساختمان نوسازِ چهارطبقه قطار شده‌اند. همسایه‌های احمدی‌نژاد هم کوبیده‌اند و خانه‌ها را به آپارتمان‌های نو تبدیل کرده‌اند؛ رییس دولت، گویا کوبیدن خانه‌اش و پی‌ریزی دوباره آن را از بهار سال گذشته شروع کرده بود.

وقتی که احمدی‌نژاد رییس‌جمهور شد، طبق اصل ۱۴۲ قانون اساسی، فهرست اموالش را به قوه قضاییه اعلام کرد: یک خودرو پژو ۵۰۴ که بعدها بسیار معروف شد و مزایده‌اش خبرها آفرید، دو حساب بانکی برای واریز حقوق دانشگاه و دوران استانداری اردبیل، دو خط تلفن ثابت شهری و یک باب خانه؛ همین خانه‌ای که حالا آپارتمان شده؛ خانه‌ای به مساحت ۱۷۵متر، زیربنای ۱۲۷متر و ۴۰ساله، که خانه پدری او محسوب می‌شد.

«نارمک» محله بسیار مصفایی است و مثل نازی‌آباد، از جمله محله‌هایی است که پیش از سکونت شهروندان، طرح شهرسازی داشته‌اند؛ نشریه علمی - پژوهشی «هنرهای زیبا» در یکی از مقالات شماره پاییز ۸۵، می‌نویسد که زمین‌های ده «نارمک» - به معنی محل دارای درختان انار - در اوایل دهه ۱۳۳۰، احتمالا همزمان با نخست‌وزیری دکتر مصدق، با طراحی دو مهندس خارجی و با سرمایه دو بانک ساختمانی آن سال‌ها، به ۹۸ میدان کوچک و بزرگ تقسیم شد. زمین‌ها برای ساخت‌وساز به فروش رفت و شهرداری ویژه‌ای هشت‌سال ناظر ساخت‌وسازها بود و بعد، شهرک را به شهرداری تهران تحویل داد: «هدف اولیه از احداث شهرک نارمک، ساخت خانه‌های ارزانقیمت برای گروه‌های کم‌درآمد بوده است.»

میلیاردرسازی

حالا دیگر نه آن درختان انار ده نارمک باقی مانده و نه آن خانه‌های یک یا دو طبقه شهروندان کم‌درآمد. ساخت‌وسازها این روزها، همه اهالی قدیمی «نارمک» را میلیاردر کرده است؛ در خیابان «سمنگان» که از خیابان اصلی میدان‌های غربی «نارمک» محسوب می‌شود، پر از بنگاه‌های مشاور املاک است. بیشترین صدایی هم که در میدان‌ها به گوش می‌رسد، صدای تق‌تق پتک بر اسکلت‌های آهنی یا ویژ ویژ فرز سنگبری ساختمان‌های در حال ساخت است، به همراه صدای وانت‌هایی که لوازم کهنه می‌خرند: «آب‌گرمکن، خرده‌ریز انباری، همه رقم لوازم منزل... خریداریم.» همه اینها نشانه‌هایی است از رونق ساخت‌وساز در محله رییس دولت.

نام یکی از بنگاه‌های مشاور املاک در خیابان «سمنگان» که چند ۱۰متر تا میدان ۷۲ فاصله دارد، «کوروش کبیر» است. برخی نام‌ها در این محله، گرایش‌های احمدی‌نژاد را در سال‌های اخیر به یاد می‌آورد؛ مثل خیابان شمالی میدان ۷۲ که به یاد «شهید محمدرضا رحیمی» نامگذاری شده. شاید همان‌طور که یکی از پیرمردهای نشسته در گوشه میدان به‌خاطر می‌آورد، وقتی احمدی‌نژاد در سال‌های دور در میدان ۷۲ فوتبال بازی می‌کرد، اصلا نمی‌دانست فردی به نام محمدرضا رحیمی معاون اولش خواهد بود.

یکی از مشاوران املاک «کوروش کبیر» می‌گوید: «قیمت خانه کلنگی در میدان ۷۲ بستگی به جایش دارد و اینکه چقدر بر دارد. اما حدودی، می‌شود گفت که متری هشت‌میلیون‌تومان برای خریدار می‌افتد.» مشاور یکی دیگر از بنگاه‌های منطقه هم می‌گوید: «بسته به جای ملک، بالای هشت‌ونیم‌میلیون‌تومان.» طبق آنچه مرکز آمار ایران در سایتش اعلام کرده، متوسط قیمت مسکن در شهر تهران در نیمه اول سال ۸۴، یعنی وقتی که احمدی‌نژاد رییس‌جمهور شد، متری ۶۲۲هزارو۷۰۰تومان بود. در نیمه دوم آن سال، مسکن به متری ۶۷۳هزارو۶۰۰تومان رسید. البته این مرکز، قیمت خانه کلنگی ۴۰ساله را در سال ۸۴ اعلام نکرده اما با تقریب و میانگین گرفتن از دو نیمه سال ۸۴، می‌توان گفت که خانه آقای احمدی‌نژاد در سال اولی که رییس‌جمهور شد، تقریبا ۱۱۳میلیون‌و۵۰۰هزارتومان ارزش داشته است؛ هرچند که قیمت آپارتمان از قیمت خانه کلنگی کمتر است و اعداد مرکز آمار، ارزان‌تر از آن چه در بازار بوده.

همین الان، اگر آن خانه یک طبقه، با در جنوبی سفید و شیشه‌های مشجر مربع مربع وجود داشت، یک‌میلیاردو۴۰۰میلیون‌تومان می‌ارزید. البته رییس دولت ضرر هم نکرده است؛ یک آپارتمان ساخته با چهار واحد. اگر همان زیربنای ۱۲۷متری را هم به کار گرفته باشد، با کسر هفت‌متر مشاعات، چهار واحد ۱۲۰متری ساخته است. مشاوران املاک منطقه، قیمت هر واحد آپارتمان نوساز را بسته به جا و امکانات، ۵/۵ تا ۸/۵میلیون‌تومان قیمت می‌گذارند بنابراین متوسط قیمت آپارتمان نوساز در میدان ۷۲ نارمک، متری هفت‌میلیون‌تومان است. پس مجموع آپارتمان‌های رییس دولت سه‌میلیاردو۳۶۰میلیون‌تومان قیمت دارد؛ می‌توان گفت که سیاست‌های دولت آقای احمدی‌نژاد بر خود او هم تاثیر گذاشته است و در عرض هشت‌سال، عمده دارایی او را از ۱۱۳میلیون‌و۵۰۰هزارتومان، به‌سه‌میلیاردو۳۶۰میلیون‌تومان رسانده‌است.

شاید احمدی‌نژاد بگوید یک استاد دانشگاه که آنقدر پول ندارد خودش خانه‌اش را بسازد و آن را مشارکتی ساخته. با محاسبه سهم ۵۰درصدی مشارکت در ساخت هم، او در عرض هشت‌سال ریاست‌جمهوری خودش، با افزایش ۱۴/۸برابری دارایی غیرمنقولش روبه‌رو شده است. فقط او هم نبوده که دست به ساخت‌وساز زده؛ شواهد ساختمان‌سازی نشان می‌دهد که اغلب مالکان میدان ۷۲، اغلب مالکان نارمک، اغلب مالکان تهران و اغلب مالکان ایران، خانه‌های کلنگی را خراب کرده‌اند و رویش آپارتمان ساخته‌اند و سودها برده‌اند. سرمایه‌های دیگر هم، مانند طلا و دلار و خودرو، بسیاری از مردم را در عرض چند سال پولدار کرده است. حالا آنها به که رای خواهند داد؟ به کسی که سیاست‌هایش آنها را پولدار کرده است؟

> **مشاوران املاک منطقه، قیمت هر واحد آپارتمان نوساز را بسته به جا و امکانات، ۵/۵ تا ۸/۵میلیون‌تومان قیمت می‌گذارند بنابراین متوسط قیمت آپارتمان نوساز در میدان ۷۲ نارمک، متری هفت‌میلیون‌تومان است. پس مجموع آپارتمان‌های رییس دولت سه‌میلیاردو۳۶۰میلیون‌تومان قیمت‌دارد**

قصابی که مشاور احمدی‌نژاد بود

ساعت ۱۲ ظهر، در میدان ۷۲ نارمک که چنارهای قدیمی آن را احاطه کرده، محصلان نوجوان از امتحانات آخر سال تحصیلی باز می‌گردند. چند تایی از آنها دوروبر یک نیمکت نشسته‌اند و گپ می‌زنند. یکی با تلفن همراهش آهنگ «رپ» تندی گذاشته و سیگار می‌کشد و گاهی سرش را هم با ریتم آهنگ، تکان می‌دهد. می‌گوید: «نمی‌دانم؛ شاید رای دادم. هنوز نمی‌دانم.» خیلی وارد سیاست نمی‌شوند و دست‌کم در ظاهر و بیان، چندان با احمدی‌نژاد قرابتی ندارند. دو نیمکت آن سوتر، چهار پیرمرد مدتی با حرارت با هم صحبت می‌کنند و هر یک به سویی می‌رود. دو نفر باقی می‌مانند؛ پیرمردی و مرد میانسالی. پیرمرد کاملا مخالف احمدی‌نژاد است و می‌گوید: «این آقا هم‌محله‌ای ما بوده. از جوانی می‌شناسیمش. ولی قبولش نداریم.» اما مرد میانسال می‌گوید: «شما خیلی مسایل را در نظر نمی‌گیرید. فشارهایی را که روی او بوده، نمی‌بینید.» طرفدار احمدی‌نژاد است با اینکه «گرانی و مشکلات اقتصادی» را قبول دارد.

همان اولین روزهایی که گرانی اوج گرفته بود، احمدی‌نژاد از قصاب محله‌شان به عنوان مشاوران واقعی اقتصادی‌اش نام برد. در سال ۸۶، در جواب نماینده‌های مجلس که از گرانی گوجه‌فرنگی شکایت داشتند، با خنده گفت که بروند از محله او میوه بخرند؛ طعنه می‌زد که نماینده‌های مجلس در محله‌های بالای شهر زندگی می‌کنند با میوه‌های گرانقیمت. اما سیل خبرنگاران به نارمک و همین میدان ۷۲ روانه شد و آنها دیدند که رنگ گوجه‌فرنگی همه جا یکی است و قیمتش هم یکی. چند وقت بعد، همین ماجرا برای کل قیمت‌ها پیش آمد؛ احمدی‌نژاد که می‌خواست نگاه مردمی خود را نشان دهد، گفت در محله آنها قصابی زندگی می‌کند که مشاوره‌های اقتصادی را از او می‌گیرد. دوباره خبرنگاران به میدان ۷۲ آمدند و البته قصابی‌ای ندیدند اما توانستند قیمت گوشت را از قصابی‌های خیابان «سمنگان» دربیاورند که با بقیه شهر یکی بود. در کل میدان ۷۲، فقط یک میوه‌فروشی کوچک است با یک سوپر مارکت تعطیل و تخلیه شده. صاحب میوه‌فروشی دیگر عادت کرده است به حضور خبرنگاران و پرسیدن قیمت گوجه‌فرنگی و هر جوانی را با کوله‌پشتی می‌بیند، می‌گوید: «خبرنگاری؟»

میوه‌فروشی‌ها و دیگر مغازه‌های محلی نه در خود میدان‌ها که در خیابان «سمنگان» واقع شده‌اند. برای رسیدن از میدان ۷۲ به این خیابان، باید از کنار وانت‌های میوه‌فروشی گذشت. رانندگان این وانت‌ها هندوانه را مثل همه جا، کیلویی هزارتومان و سه‌کیلو کاهو را چهارهزارتومان می‌فروشند. آنها سر که بالا کنند، اولین جایی را که از خیابان سمنگان می‌بینند، مسجد جامع نارمک است؛ یکی از مهم‌ترین مساجد شرق تهران که بانیانش، مثل مدرسه کمال در همان نزدیکی، جمعی از ملی-مذهبی‌ها بوده‌اند و اولین نمازجمعه تهران را در دهه ۴۰، آیت‌الله طالقانی در آنجا خوانده است. این مسجد، در دوران پس از انقلاب، مامن احمدی‌نژاد و خانواده‌اش بوده و او پس از ریاست‌جمهوری هم، گاهی برای رای‌دادن یا سخنرانی به آنجا آمده است.

احمدی‌نژاد از دوران نوجوانی در میدان‌های نارمک درس خوانده و کنکور قبول شده و به دانشگاه رفته است. تعدادی از پیران اهل محل، نوجوانی او را به یاد دارند و در خاطرات آنها، فوتبال بازی‌کردن احمدی‌نژاد بیشتر به یادها مانده است. اما او در نارمک به دنیا نیامده؛ زادگاهش شهری است از توابع گرمسار در استان سمنان که از هشت‌سال پیش تا به حال، بسیاری از خبرنگاران داخلی و خارجی را به آنجا کشانده است. از خانه‌ای که در آن به دنیا آمده، دیگر چیزی نمانده؛ تکه زمینی خالی است در انتهای کوچه «سرباز» در مرکز آرادان که حتی خبری از درخت توت بزرگ وسط حیاتش هم نیست. احمدی‌نژاد در سال‌های اول کودکی به تهران آمد. پدرش، میرزا احمد، در میدان اصلی آرادان مغازه خواربارفروشی داشت و اهالی آرادان می‌گویند که به امانتداری معروف بوده و در ماه رمضان هم ختم قرآن توی خانه‌اش برپا. اما میرزا احمد مغازه را رها کرد و برای زندگی بهتر به تهران رفت و اجاره‌نشین شد. در تهران با برادر خانمش در یک آهنگری در خیابان سمنگان شریک شد.

پیژامه ۱۴هزارتومانی

مرد جوان شلوار جین به‌پایی روبه‌روی یکی از مغازه‌های خیابان «سمنگان» ایستاده است؛ بحث انتخابات که پیش کشیده می‌شود، می‌گوید: «یعنی می‌فرمایید دوباره برویم رای دهیم؟» چند دقیقه که بحث ادامه پیدا می‌کند، می‌گوید: «خیلی معذرت می‌خواهم اما فکر نمی‌کنی این طرز فکر یک کم ساده‌لوحانه باشد؟» همسایه بغلی که کنارش ایستاده بود، از وقتی که بحث انتخابات پیش کشیده شد، رفت داخل مغازه و به بقیه همسایه‌ها با اشاره می‌گفت: «از روزنامه آمده‌اند اینجا و درباره انتخابات می‌پرسند.»

کاسب‌های خیابان «سمنگان» مثل هر محله دیگری، بازار کسادی دارند و بسیاری از آنها، مسوول این کسادی را احمدی‌نژاد می‌دانند. البته او موافقانی هم دارد. در مجموع، نمی‌توان گفت که مجاورت با احمدی‌نژاد، تاثیر معناداری در اختلاف نظر ساکنان حوالی میدان ۷۲ نارمک، با بقیه شهروندان مناطق مرکزی تهران درباره سیاست‌های او ایجاد کرده است. حتی پیرمردهایی که روی یکی از میزهای شطرنج میدان ۷۳ - در شمال میدان ۷۲ - تخته‌نرد بازی می‌کنند و چند میز آن سوتر، پیرزنانی که گروهی سبزی پاک می‌کنند، نظری مانند بقیه مردم دارند؛ یکی می‌گوید: «به کسی که طرفداریش را می‌کند رای می‌دهم؛ به مشایی.» یکی می‌گوید: «اصلا رای نمی‌دهم.» یکی دیگر هم می‌گوید: «به کسی رای می‌دهم که کمی عاقل‌تر باشد، پول نفت را هدر ندهد و این همه گرانی درست نکند.»

روی دیوار یکی از خانه‌های میدان ۷۲، یک آگهی چسبانده شده است: «کابینت بدنه MDF با درب ترک و صفحه کابینتی آلمانی، فقط متری ۴۹۰هزارتومان.» کار از کابینت گذشته و به همه چیز حتی زیرشلواری هم رسیده است. یکی از مغازه‌های خیابان سمنگان، روبه‌روی مسجد جامع نارمک که پیراهن‌هایش ۳۴ تا ۵۴هزارتومان قیمت دارد، زیرشلواری چارخانه چینی می‌فروشد: «اینها ۱۴هزارتومان است که تترون خودمان است. البته تترون چینی هم داریم، ۱۲هزارتومان.»

قیمت‌های این محله همان است که در همه جای تهران دیده می‌شود: کباب کوبیده مخصوص سیخی دوهزارو۵۰۰تومان، موز کیلویی چهارهزارو۶۵۰تومان، تخم‌مرغ شانه‌ای هفت‌هزارو۵۰۰تومان، پسته کله‌قوچی کیلویی ۴۹ تا ۵۵هزارتومان، لپه باز کیلویی پنج‌هزارو۵۰۰تومان و لوبیاچیتی ۹هزارو۵۰۰تومان. همین قیمت‌های بالاست که باعث شده اقتصاد در این دوره از انتخابات ریاست‌جمهوری، نقش مهمی بازی کند. حتی برای ثبت‌نام در اعتکاف در مسجد جامع نارمک هم باید علاوه بر کپی شناسنامه و یک قطعه عکس، ۳۰هزارتومان به دفتر مسجد پرداخت.

گشتن در مغازه‌های محله احمدی‌نژاد، به معنی دیدن قیمت‌های بالا و حرص‌خوردن است. پدر و مادرهایی که سر ظهر، فرزندانشان را از مدرسه بازمی‌گردانند، علاقه‌ای ندارند به جز برای خرید احتیاجات ضروری، پشت ویترین‌ها بایستند. شاید بهترین راه این باشد که برای تمدد اعصاب، مقداری «گل گاوزبان» از عطاری نزدیک به انتهای خیابان سمنگان خرید و وارد خیابان «گلبرگ» شد و پی کار خود رفت. عطاری می‌گوید: «گل گاوزبان کیلویی ۱۳۰هزارتومان است. بسته ۵۰گرمی‌اش می‌شود شش و نیم.» با این اوصاف یک فنجان «گل گاوزبان» حدود هزارتومان آب می‌خورد.

سرانجام

اشتباهات بزرگ برای آدم‌های بزرگ

پیمان ابدی، بدلکار سینما و تلویزیون، در یکی از مصاحبه‌هایش گفته بود: «آدم‌های بزرگ، اشتباهات بزرگ می‌کنند.» اتفاق همان‌طور که از اسمش پیداست همیشه قابل رخ دادن است. حتی در تیم آلمانی پیمان ابدی یکی از اعضای بدلکار نتوانست از اتومبیلی که در رودخانه چپ شده بود به‌موقع خارج شود و جان سپرد. مادر پیمان شب حادثه را در نیمه اردیبهشت ۸۸ مرور می‌کند: «من فقط سه‌بار خانه پسرم رفتم. خودش تا آخرین روز همیشه به دیدنم می‌آمد. شب قبل از سانحه پیمان قرار بود طبق عادت پیشم بیاید و به من سر بزند. نمی‌دانم چرا، ولی زنگ زد و گفت خسته است. و دیگر ندیدمش. فردایش منزل نبودم که دخترم تماس گرفت و... .»

به گفته علیرضا، بهترین دوست پیمان، در رسانه‌ها سوختن هزار لیتر بنزین علت آتش‌سوزی اعلام شد که حدود ۹۴۰ لیتر با واقعیت اختلاف دارد و البته دلیل آتش‌سوزی گازوییل بود. او که در سر صحنه حضور داشته واقعه را شرح می‌دهد: «روز سانحه اتوبوس قرار بود از جاده وارد قسمت خاکی کناری شده و به دره سقوط کند. نوک دره تپه‌ای بود که ما با زمین خاکی هموارش کرده و زمین را تا حد امکان مسطح و سفت کردیم. هنگامی که ماشین به آنجا رسید خاک نشست کرد. وزن و سرعت ماشین هم نشست را تشدید کرد. اتوبوس از روی سنگی که زیر خاک مدفون بود عبور کرد و این دقیقا لحظه‌ای بود که پیمان پایین پرید و همان حین کنترل ماشین به خاطر وجود سنگ از مسیر پیش‌بینی شده منحرف شد.» علیرضا می‌گوید: «درست زمانی که پیمان پرید ماشین به سمت پیمان پیچید. من قصد کارشناسی این موضوع را ندارم و اینها فقط دیده‌های من است. متاسفانه در صحنه امکانات امداد و نجاتی تدارک دیده نشده بود. پیمان مسوول برنامه بود و هرچند خواسته بود که چنین مسایلی باشد اما برای کاهش هزینه‌های تولید تدارکی در آن روز دیده نشده بود. البته پیش‌بینی هم نشده بود که چنین مساله ساده‌ای مرگ پیمان را رقم بزند. چند دقیقه بعد، اتوبوس دچار آتش‌سوزی شد اما مرگ پیمان ناشی از برخورد با اتوبوس بود نه سوختگی.» آمبولانس و گروه نجات زمانی رسید که پیمان زنده نبود. ۲۲ دقیقه طول کشید تا توانستیم اتوبوس را جابه‌جا کنیم. استرس شرایط و آتش‌سوزی هم مزید بر علت شد. لحظه‌ای که اتوبوس را جابه‌جا کردند، پیمان هم با اتوبوس چند متری به طرف دره رفت. علیرضا می‌گوید: «من فکر می‌کنم که همان لحظه اول پیمان فوت شد.»

شبنم ابدی و مادرش، برخلاف همسر پیمان ابدی؛ از شکایت صرف‌نظر کردند چرا که به گفته خودشان باید از همه کارگردان‌ها شکایت کنند نه یک نفر. خواهر پیمان اعتقاد دارد هنوز هم فقدان امکانات مناسب ذره‌ای تغییر نکرده است: «پیمان در این سه سال خیلی اذیت شد. در اکثر صحنه‌ها بیمه نبود. امکانات ایمنی نداشت. تمام پروژه‌هایش در ایران هم با همین امکانات انجام یافته بود. البته بیمه‌ها اکنون بی‌نام است و اکنون اجباری شده. اما ضمانت اجرایی هنوز وجود ندارد. مانند قانون بستن کمربند که هست اما رعایت نمی‌شود.» پس از پیمان، غیر از سه نفر از اعضا که گروه دیگری تشکیل دادند؛ بقیه کنار هم ماندند. همسر پیمان، گروه دیگری تشکیل داد و مدتی مشغول به فعالیت شد. خواسته پایانی علیرضا، درخواست از تمامی گروه‌ها و دست‌اندرکاران حرفه بدلکاری نسبت به ایمنی همه‌جانبه در همه کارهاست. می‌گوید جان همکارانش مهم‌ترین مساله است.

گزارش از شخص

ناگفته‌هایی درباره زندگی و مرگ «پیمان ابدی»

بدلکار بدفرجام

سمیر شیرازی

یازدهم آبان ۱۳۵۱ متولد شد. ۱۱ساله بود که شبنم، خواهرش را از میان امواج نجات داد و این شاید اولین نقطه سرآغاز کارش شد. نوجوان بود که به آلمان رفت و چندی بعد هم مادرش و خواهر کوچکش به او پیوستند. پیمان ابدی، بدلکاری که چهارسال پیش در یک حادثه بدلکاری درگذشت، سه سال اول را با خاله‌اش زندگی کرد و پدرش هم گاهی به دیدنش می‌رفت. در این زمان بود که با یار و رفیق همیشگی، علیرضا قره‌خانی، که اکنون هدایت تیم «پیمان» را برعهده دارد؛ آشنا شد. علیرضا همچون پیمان، در سال ۱۳۶۵ به آلمان مهاجرت کرده بود. علیرضا، که چهره‌اش «مایکل شوماخر» را در ذهن تداعی می‌کند؛ روز اول این آشنایی را به خوبی به خاطر دارد: «سال دومی که آلمان بودم به شهر کلن رفتم. اولین روز تحصیلم در کلن، وقتی معلم فهمید ایرانی هستم دو ایرانی حاضر در کلاس را به من معرفی کرد. پیمان و پسرخاله‌اش شهرام و از همان روز بود که با برخورد گرم پیمان تبدیل شدیم به دوستان صمیمی.»

تا ۲۰سالگی با خانواده زندگی می‌کرد. دوستان کودکی پیمان همیشه از خودش بزرگ‌تر بودند. عاشق فوتبال بود و اتومبیل و اسکی که هر هفته به طور حرفه‌ای می‌رفت و پرش می‌کرد. در حین ورزش هیچ وقت صدمه مهمی ندید، هرچند همیشه زخمی بود. علاقه پیمان به اسکی و نبودن پیست در مجاورت محل زندگی‌اش، باعث شد به پرش از دایو روی آورد. از ۱۸ سالگی به صورت حرفه‌ای شیرجه می‌زد و مدال‌هایی هم در پرتغال و آلمان کسب کرد.

شبنم، خواهر پیمان، از زندگی آلمان و شیطنت‌های پیمان می‌گوید: «یک‌بار در کمپ بودیم و پیمان از ارتفاع زیادی یک‌مرتبه داخل آب پرید، همه کسانی که در آن اطراف بودند شوکه شدند. بیشتر کارهایش را از من پنهان می‌کرد چون می‌ترسید به مامان بگویم. قول داده بود موتور نخرد اما یک روز با یک موتور قرمز به دیدنم آمد، البته سریع رفت و دیگر هیچ‌وقت آن موتور را ندیدم. تصادف نمی‌کرد. فقط یک‌بار با هم بودیم که ماشین سر خورد که خسارت

سنگینی نبود. البته یک‌بار با پسرخاله‌اش چپ کرد که خودش پشت فرمان نبود. دست‌فرمانش خیلی خوب بود. برای رانندگی کلاس خاصی هم نرفته بود. به تمیز نگه‌داشتن خانه هم خیلی اهمیت می‌داد.» با خنده می‌گوید: «در نوجوانی با هم دعوا هم می‌کردیم.»

علیرضا اضافه می‌کند: «از همان کودکی نیز شیطنت‌های کودکانه خاص خودش را داشت. ۱۵ ساله بود که دوره آموزش شیرجه را در سه ماه گذراند. علاقه شدیدی به این کار داشت. اولین باری که سعی کرد به من آموزش بدهد، با کمر روی آب افتادم و تصمیم گرفتم از این کار کلا صرف نظر کنم. اما پیمان ادامه داد و مقام‌هایی کسب کرد. اولین کار حرفه‌ای پیمان، شیرجه برای تبلیغ شامپو بود و از بالای پلی در ترکیه به ارتفاع ۴۰ متر شیرجه زد. از همان‌جا بود که پله‌های ترقی را طی کرد و پس از این تبلیغ بود که شرکت «اکشن کانسپت» آلمان به سراغش آمد و دوره دو ساله‌ای را در این شرکت گذراند و سپس رکورد پرش از ۲۲/۵متر را با ۲/۵ پشتک روی ۲۴۴ کارتن زد که باعث سربلندی است و در کتاب رکوردهای گینس هم ثبت شده است.»

علیرضا، جرات پیمان را در تمام جملاتش مثال می‌زند و می‌گوید: «یک‌بار برای رفتن به هامبورگ با تعدادی از دوستان قرار مسابقه گذاشتیم. ناگفته نماند اتوبان‌های آلمان محدودیت سرعت ندارند، آن‌زمان پیمان هوندا داشت و برنده شد. هنگام بازگشت تصمیم گرفتم با پیمان باشم. چون همیشه با جرات‌ترین و بهترین بود. یک‌بار می‌خواستم از طبقه هفتم با طناب بپرم و ترسیده بودم. پیمان گفت منو قبول داری؟ گفتم آره. گفت پس بپر.»

علیرضا می‌گوید: «پیمان کاملا به ریسک کاری که انجام می‌داد و مسایل پیش‌بینی نشده آگاه بود. یک‌بار در آلمان قرار بود اتومبیلی به وسیله کنترل از راه دور روی رمپ رفته و نهایتا واژگون شود. به علت خطای محاسباتی، اتومبیل از کنترل خارج شد و با همان سرعت به خودرویی که پیمان سرنشین آن بود کوبیده شد. شدت حادثه به حدی بود که پیمان از ناحیه کتف مصدوم شد و دوستش هم بر اثر برخورد به فرمان اتومبیل بینایی‌اش را از دست داد. در اکشن کانسپت همزمان دوره می‌دید و کار می‌کرد که مدال‌ها و مدارکش اکنون نزد مادر پیمان نگهداری می‌شود.»

در مورد سلیقه پیمان اضافه می‌کند: «کلا خیلی شیک‌پوش بود. پیمان دوست داشت خاص باشد. در ایران از اتومبیل هامر دست‌ساز استفاده می‌کرد. در آلمان نیسان و هوندا و آلفا رومئو داشت که همگی ماشین‌های اسپرت بودند.»

شبنم آغاز کار پیمان در آلمان را در ذهن دارد: «بعد از اینکه کارهای پیمان توسط شبکه تلویزیونی «آرتی‌ال» دیده شد از او تقاضای همکاری کردند. برای تبلیغ شامپو قبلا از ارتفاعی پریده بود. بعد از آن بود که برای انجام صحنه‌های سریال کبرا ۱۱ با گروه اکشن کانسپت آلمان همکاری کرد. البته ما بعدا فهمیدیم. یک روز پیمان فیلمی به من نشان داد. حدس می‌زدم حتما کاری انجام داده. در این فیلم از ساختمان به پایین پرید. بعد از دیدن این فیلم پیمان برایم توضیح داد که با این گروه مشغول به فعالیت است و در سریال‌های دلقک، سه فرشته و... که مشابهت‌هایی با کبرا ۱۱ داشتند هم همکاری کرد.»

ادامه در صفحه ۱۰